

روزنوشتهای يك شاعر از همراهی با کاروان صلح در سوریه

به وقت شام

احسان سالمی

روزنامه‌نگار

علیرضا قزوه برای ما دهه شصتی‌ها، اولین بار با شعرهایش در کتاب درسی شناخته شد؛ قزوه شاعر «از نخلستان تا خیابان» در کنار شعرها، چند سالی می‌شود که دستی بر آتش نثرنویسی نیز برده است. قزوه چند سال پیش همراه با کاروانی از هنرمندان و چهره‌های شاخص فرهنگی و چند شخصیت غیرایرانی در قالب یک کاروان صلح راهی مناطق جنگ‌زده سوریه می‌شود و حاصل این سفر، مجموعه یادداشت‌هایی است که او در کتابی

با عنوان «با کاروان شام» راهی بازار نشر کرده است. قزوه نثرنویس دقیقاً همانند قزوه شاعر است! به همان صراحت و به همان تیزی بی‌نی و البته کمی هم حس شوخ‌طبعی و بی‌خیالی. او در «با کاروان شام» از خرابی‌های جنگ در سوریه هم گفته ولی بیشتر سعی کرده تا به جای دیدن این ظاهر زشت کمی هم درباره لایحه‌های زیرین فرهنگ و جامعه سوریه بنویسد. همچنان که سعی کرده همین نگاه را در ارتباط با همسفرانش به‌ویژه آنها که ایرانی نیستند نیز داشته باشد؛ آنجا که درباره چند کشیش مسیحی و ویژگی‌های جالب توجه آنها نوشته یا جایی دیگر که درباره پدر جولیان آسانژ افشاگر معروف اسناد

ویکی‌لیکس، دست به قلم شده؛ هر بار سعی کرده تا ذره‌بین به دست بگیرد و کمی بر روحیات و ویژگی‌های روحی و اخلاقی آنها متمرکز شود. با کاروان شام که حاصل هشتمین سفر قزوه طی سال‌های متمادی به سوریه است پر شده از مقایسه‌های او بین سوریه پیش از آغاز جنگ با جریان‌های تکیفری و سوریه پس از این ماجراها؛ یک رفت و برگشت جالب که مخاطب با روزگار پیشین این سرزمین و دورانی که هنوز خراب نشده بود، آشنا می‌کند؛ خاطرات خوش سرزمین شام و روزهایی که شام از دست حکومت امویان و دست پرورده‌های مدرن آنها که همان تکیفری‌ها باشند، راحت بود.

علیرضا قزوه
سفرنامه سوریه
با کاروان شام



اطلاعات فوری

عنوان: با کاروان شام

نویسنده: علیرضا قزوه

ناشر: سوره مهر

تعداد صفحات: ۱۳۵

قیمت: ۱۲ هزار تومان

پیش‌بینی زمان مطالعه: ۳ تا ۵ روز

خانواده شهدا

فراتر از مرزها و ملیت‌ها

زخم خورده‌های

يك دشمن

قزوه در بخشی از سفرنامه خود با شرح مواجهه‌اش با چند خانواده شهید سوری نشان می‌دهد که چرا مفهوم شهادت فراتر از مرزها و ملیت‌هاست: «خارجی‌ها و داخلی‌ها با هم به زیارت مزار شهدای لاذقیه می‌رویم. قبرستانی در بیرون شهر و در محیطی آرام. قبرها بدون سنگ قبر و بدون عکس‌های بزرگ و تشریفات رایجی ست که در ایران خودمان داشته‌ایم و دیده‌ایم. زنی با تمام خویش می‌گرید و ما در کنار چند پسر بچه و دختر بچه خرد و نوجوان ایستاده‌ایم. انگار زن منتظر کسی ست که بیاید و سر بر شانه‌اش بگذارد. از همراهان ما خانم رجایی خود را به کنار زن می‌رساند و ناگهان هر دو بی‌صدا در درون می‌شکنند. حس می‌کنم که این کودکان و زنان شهید همان خانواده بزرگ شهیدان‌اند و انگار نه انگار که ملیت ما و آنها فرق می‌کند. ما هر دو زخم‌خورده یک دشمن هستیم. تعداد بچه‌های شهید کم نیستند. یاد ماشین‌ها و عروسک‌هایی می‌افتیم که با خود از ایران آورده‌ایم. با عجله سراغ ماشین‌هایی می‌رویم که اهدایی مردم ایران است و با پول‌های شخصی بعضی از خیرین خریداری شده است. کمی بعد لبخندی بر گوشه لبان بچه‌های شهید می‌نشیند. آنها برای ما دست تکان می‌دهند و چرخ ماشین‌هایشان را می‌چرخانند. خدا کند که چرخ روزگارشان هم بچرخد.»

اشتیاق زیارت عمار یاسر و اويس قرنی صحابی بزرگ پیامبر(ص)

مظلومان حمص...



شیعیان سوریه همچون سایر گروه‌های دیگر مردم این کشور در حملات تکیفری‌ها آسیب دیدند؛ اما شرح گوشه‌ای از مظلومیت آنها در یکی از چهار شهر بزرگ این کشور، دردناک است: «ما تا ساعتی دیگر از حمص می‌رویم. در بخش قدیمی شهر هنوز معارضان و مهاجمان هستند. هر لحظه ممکن است در کنار

تو گلوله‌ای به زمین بخورد یا ماشینی منفجر شود. حمص را چهارمین شهر بزرگ سوریه بعد از دمشق و حلب و لاذقیه می‌دانند. در جایی خوانده بودم که مزار خالد بن ولید - سردار صدر اسلام - در همین شهر و در محله خالدیه است. نمی‌دانم چرا احساس و شوقی برای زیارت بعضی آدم‌ها ندارم. شاید اگر به جای شهر حمص در شهر رقه بودم و اوضاع شهر از این هم بدتر بود، اشتیاق زیارت عمار یاسر و اويس قرنی مرا به آن مزارات می‌کشاند. یکی از روحانیون شیعه حمص به کنارم می‌آید و می‌گوید: «در این درگیری، بیش از همه شیعیان آسیب دیدند. شیعیان را مظلومانه کشتند و آواره کردند.» نامش شیخ علی است و از همین شهر است. می‌گوید: «ما برای حرکت از خانه نیز مشکل داریم و هر روز معلوم نیست بتوانیم به محل کار و دیدارهایمان برسیم. آنها هر روز با تک‌تیراندازهایشان یا قلب ما را نشانه می‌گیرند یا سر ما را!»

اشک‌های برنده صلح نوبل برای حضرت زینب(س)

دیدن کربلا وسط زینبیه!

اما بدون شک نقطه عطف سفر قزوه و همراهانش به سوریه، زیارت حرم نورانی عمه سادات حضرت زینب کبری(س) است. او درباره این زیارت می‌نویسد: «می‌رویم زیارت سیده زینب(س). در مسیر راه چند بار می‌پیچند به مسیرهای فرعی و یحتمل دارند رعایت امنیت راه را می‌کنند. علاوه بر ما مسیحی‌ها هم هستند. بچه‌های ما هر کدام یک جوری اشک در چشمانشان جمع شده و پراکنده و جدا از هم وارد حرم می‌شوند. از قرار معلوم، خانم مگوایر [یکی از همراهان مسیحی این کاروان که برگزیده جایزه صلح نوبل بوده است] هم سؤالاتی راجع به حضرت زینب(س) پرسیده و از خانم‌های ایرانی خواسته برایش سرگذشت حضرت زینب(س) را بگویند. شنیدم که بعد از شنیدن ماجرا چند قطره اشک هم ریخته است. به دلم برات شده که حضرت زینب(س) یکایک این‌ها را طلبیده. آدم‌هایی که با قبول خطر از آن سوی دنیا آمده‌اند اینجا که صلح را برقرار کنند. هیچ‌وقت این حرم را این قدر خلوت ندیده‌ام. زیارت‌نامه‌ای که ترکش خورده، دیوارهایی را که جای ترکش و گلوله دارد و جوان‌هایی را که با دست و پا و سر زخمی برای عرض ارادت به حضرت زینب(س) به آنجا آمده‌اند. اینها را ما در زینبیه دیدیم. هیچ‌وقت زینبیه را این قدر زخمی و کربلا را این قدر نزدیک ندیده بودم.»

